

کتاب نخواندن با وجدان آرام

دانشیار دانشگاه
ادیان و مذاهب

سید حسن اسلامی اردکانی

تصورناپذیر است. به نوشته رایین شارما، یک شماره از مجله هفتگی نیویورک تایمز، حاوی اطلاعاتی است بیش از آنچه که یک شخص قرن هفدهمی انگلیسی در همه عمر خود در معرض آن قرار می‌گرفت.^۱

در برابر افزایش بیش از حد اطلاعاتی که ما را از همه سوبمباران می‌کنند، نیازمند مهارتی به نام سواد اطلاعاتی هستیم.^۲ چنین مهارتی یکی از مهارت‌های اساسی در قرن بیست و یکم به شمار می‌رود و انتظار می‌رود که هر شهروند فرهیخته‌ای از آن برخوردار باشد.^۳

سواد اطلاعاتی، ابعاد و ارکان متعددی دارد که یکی از آنها توانایی مواجهه درست با اضافه بار اطلاعاتی و ارزشیابی اعتبار آنها است.^۴ به تعبیر دیگر، شخص دارای سواد اطلاعاتی می‌تواند اطلاعاتی را که با آنها برخورد می‌کند، بسنجد و صدف را از خزف تشخیص دهد. این مهارت خود دو جنبه دارد: ۱. توان انتخاب منابع و اطلاعات معتبر، مرتبط و روزآمد. ۲. توان پس‌زدن و نادیده گرفتن منابع و اطلاعات نامعتبر، نامرتبط و از رده خارج شده. از این منظر، لازمه سواد اطلاعاتی توان تجزیه و تحلیل اطلاعات و تفکر انتقادی است.^۵

هدف این نوشته پرداختن به جنبه سلبی سواد اطلاعاتی است؛ یعنی توان کناره‌نهادن منابعی که فاقد ارزش هستند. فرض اصلی این نوشته آن است که امروزه بخش قابل توجهی از آثار منتشر شده، ارزش خواندن ندارد و نباید سرمایه مالی و عمری خود را صرف آنها کرد.

1. Robin Sharma, Who will cry when you die?: Life lessons from the monk who sold his Ferrari, Delhi, Jaico Publishing House, 2012, p. 109.

2. Information literacy.

3. Bernie Trilling and Charles Fadel, 21st Century Skills: Learning for Life in Our Times, John Wiley & Sons, Inc. San Francisco, 2009, p. xxvi.

۴. برای آشنایی با این ابعاد، شیوه‌تعلیم و نهادینه ساختن آنها، رک به: ترگس خالقی و مرضیه سیامک؛ آموزش مهارت‌های سواد اطلاعاتی؛ تهران، کتابدار و دانشگاه قم، ۱۳۸۹ و «سطوح پنجگانه سواد اطلاعاتی»؛ کتاب ماه کلیات؛ نگاهی ویژه به سواد اطلاعاتی، شماره ۱۲۸، مرداد، ۱۳۸۷.

۵. مهری پریخ؛ آموزش سواد اطلاعاتی؛ مفاهیم، روشها و برنامه‌ها؛ تهران؛ کتابدار، چاپ دوم، ۱۳۹۰، ص ۲۱.

چکیده: یکی از مهارت‌های سواد اطلاعاتی، توان شناسایی و انتخاب آثار خوب و کناره‌نهادن آثار بد و فاقد ارزش اطلاعاتی و استنادی است. لازمه این مهارت، داشتن توان تجزیه و تحلیل اطلاعات، تفکر انتقادی و معیارهای روشن برای ارزیابی آثار است. هدف نوشتار حاضر، پرداختن به جنبه سلبی سواد اطلاعاتی است؛ یعنی توان کناره‌نهادن منابعی که فاقد ارزش هستند. بر این اساس، نویسنده در پی شناسایی و معرفی معیارهایی جهت شناسایی کتاب‌های بد و نخواندن آنهاست. وی پانزده معیار که برخی از آنها عبارتند از: نقض ضوابط اخلاق پژوهش، کلی‌گویی، استفاده از نام مستعار، کهنگی منابع و اصیل نبودن و ... را برشمرده و تشریح می‌نماید.

کلیدواژه: معیارهای گزینش کتاب، معیارهای ارزیابی کتاب.

اشاره

یکی از مهارت‌های سواد اطلاعاتی، توان شناسایی و انتخاب آثار خوب و کناره‌نهادن آثار بد و فاقد ارزش اطلاعاتی و استنادی است. لازمه این مهارت داشتن معیارهایی روشن و مشخص برای ارزیابی آثاری است که در برابرمان قرار می‌گیرد. نقطه عزیمت این مقاله آن است که امروز نمی‌توان هر کتابی را به دست گرفت و خواند و سپس از خواندنش پشیمان شد، بلکه لازم است که پیشاپیش معیارهایی، هرچند نه بسیار دقیق، داشته باشیم و از آنها به مثابه اصول راهنمای عمل استفاده کنیم. با این نگرش، مقاله حاضر در پی شناسایی و معرفی پانزده معیار برای شناسایی کتاب‌های بد و نخواندن آنها است. برخی از این معیارها عبارتند از: نقض ضوابط اخلاق پژوهش، کلی‌گویی، استفاده از نام مستعار، کهنگی منابع و اصیل نبودن.

خواندن هر کتاب بدی، برابر با نخواندن کتاب خوبی است. هنگامی که آمار کتاب‌های منتشر شده به گونه فزاینده‌ای رشد می‌کند و در برابر فرصت مطالعه کاهش می‌یابد، مسئله انتخاب کتابی که باید خواند جدی‌تر می‌شود. حجم اطلاعاتی که امروز در معرض آن قرار داریم،

حجم مفصل کتابی خوشش نیاید و با این سنجه، بخواهد هر کتاب حجمی را کنار بگذارد. یا ظاهر کتاب، از جمله نحوه صفحه‌آرایی و فونت کلمات را نپسندد و به همین دلیل هر کتابی را که چشم‌نواز نباشد کنار بگذارد. اینها همه جزء «وجنات» کتاب می‌تواند باشد. با این حال، چنین شیوه‌ای چندان قابل دفاع به نظر نمی‌رسد. به ویژه کسانی که از شروجدان بیدار خود و پرسش‌های مکرر آن‌ها رهایی ندارند، از تعلیم آقای خرمشاهی طرفی نمی‌بندند.

با این نگرش، در زیرپانزده معیار و قاعده برای شناسایی و کنار نهادن کتاب‌های ناخواندنی ارائه می‌شود. این معیارها، هرچند ممکن است در مواردی مناقشه‌پذیر باشند، در مجموع راهنمای مطمئنی برای سلامت عقل و حفظ الصحه ذهن به شمار می‌رود.

۱. دم شیر را از سر آن تمیز دهید

در کارنامه فکری برخی نویسندگان تنها شاهد دم شیر هستیم، نه سر آن. از خواندن این قبیل آثار دوری کنید. نقل می‌کنند شکارچی جهان دیده‌ای، نه از آن گروه که به گفته سعدی بسیار دروغ می‌گویند،^۶ روزی کلکسیون خود را برای یاران و خویشان خود گشوده بود و به آنان داشته‌های خود را نشان می‌داد. در این میان به دم شیری رسید که به دیوار آویخته شده بود. شکارچی با دیدن آن دم، آهی از سر رضایت کشید و گفت: «بله، ماجرا به سال‌های پیش باز می‌گردد، زمانی که در جنگل‌های آفریقا برای شکار رفته بودم». آنگاه با مقدماتی مطمئن، به نقل ماجرای آن دم پرداخت و گفت: «پس از گشت و گذارهای طولانی از دور چشمم به شیرینی افتاد که لابلای بوته‌ها لمیده بود. سریع ضامن تفنگ شکاری خود را آزاد کردم و دو تیرپی در پی به او شلیک کردم. سپس خودم را به لاشه شیر رساندم و دمش را بریدم».

یکی از میهمانان که کودک ناخلفی بود و به آداب و رسوم گفتگو با بزرگان چندان آشنا نبود، پرسید: «شما پس از این همه زحمت، چرا دم شیر را بریدید؟ باید سرشیر را می‌بریدید تا ارزش کارتان آشکار شود». پیرمرد شکارچی کمی درهم رفت، مکشی کرد و با متانت خاصی پاسخ داد: «آخر، یک نفر دیگر قبلاً سرشیر را بریده بود و من چاره‌ای جز بریدن دم شیر نداشتم».

حدیث برخی از کتاب‌هایی که گاه نام «پژوهش» و «تحقیق» بر خود دارند، در مایه همان دم شیر بریدن است و پاره‌ای از مدعیان ناگزیرند که به دم شیر بسازند. نمونه‌هایی از بریدن دم شیر، در کتابت ما در حوزه بحث‌های ناظر به آثار علامه طباطبایی و مرحوم مطهری دیده می‌شود. سالیان درازی است که عده‌ای بر خوان گسترده آن بزرگان نشسته و به جای تلاش در جهت تعمیق و پیش بردن یافته‌های علمی

۱۰. «گراز بنده لغوی شنیدی بیخوش / جهان دیده بسیار گوید دروغ»؛ گلستان؛ تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴، ص ۸۱.

حجم آثار منتشر شده، به خصوص در قالب کتاب، چنان زیاد است که به دلایل متعددی ناگزیر به گزینش هستیم و باید تصمیم بگیریم که چه کتاب‌هایی بخوانیم؛ اما انتخاب هر کتابی برای خواندن، به معنای کنار نهادن کتاب دیگری است. به زبان اقتصادی به این کار می‌گویند: «هزینه فرصت».

در برخی از راهنماهای آموزشی معیارهایی برای انتخاب کتاب‌های ناخواندنی به دست داده شده است؛ اما در این جا در پی به دست دادن معیارهایی برای کنار نهادن کتاب‌های ناخواندنی هستیم. دیگر سخن معروف ابوالفضل بیهقی، به شکل کلی آن پذیرفته نیست که: «هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد، که آخر هیچ حکایت از نکته‌ای که به کار آید، خالی نباشد».^۶ البته همچنان متخصصان و صاحب‌نظران می‌توانند از هر نوشته‌ای، حتی ضعیف‌ترین آنها، لقمان وار پیام‌زنند و با تحلیل آنها به دیگران تعلیم دهند که چه بخوانند و چه بنویسند. اما مخاطب این نوشته، آن متخصصان نیستند. بلکه جوانان علاقه‌مندی هستند که بیشتر در پی یادگیری مستقیم و آموختن از منابع اصیل هستند.

امروز نمی‌توان هر کتابی را به دست گرفت و خواند و سپس از خواندنش پشیمان شد، بلکه لازم است که پیشاپیش معیارهایی، هرچند نه بسیار دقیق، داشته باشیم و از آنها به مثابه اصول راهنمای عمل استفاده کنیم.

هنر کتاب‌خواندن آب پاکی روی دست خوانندگان می‌ریزد و از آنان می‌خواهد در قبال برخی کتاب‌ها به سرعت بگذرند؛ شتر دیدی ندیدی. از نظری: «بسیاری کتاب‌ها را فقط از زوری شکل و بو به اصطلاح «وجنات» آنها باید فهمید که ناخواندنی نیستند».^۷ از این دیدگاه، حتی اگر کتابی در دست گرفتیم و پس از اندکی پیش‌رفت متوجه انتخاب بد خود شدیم، باید آماده باشیم که کنارش بگذاریم.^۸ در نتیجه، از اینکه آن را ناخوانده‌ایم نباید ناراحت شویم و «به جای آنکه بگوییم این کتاب را نتوانستم بخوانم، بگوییم: این کتاب نتوانست خوانده شود».^۹

این شیوه برخورد نیازمند شناخت «وجنات» کتاب است که برای غالب جوانان دشوار است. ما به معیارهای روشن‌تری احتیاج داریم که در عین حال از نظر اخلاقی پذیرفتنی باشند. ممکن است کسی از

۶. ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی؛ تاریخ بیهقی؛ تصحیح علی‌اکبر فیاض؛ تهران: علم، ۱۳۷۴، ص ۱۱.

۷. بهاء‌الدین خرمشاهی؛ هنر کتاب‌خواندن، در سیر بی‌سلوک؛ مباحثی در زمینه دین، فلسفه، زبان، نقد و نشر؛ تهران: ناهید، ۱۳۷۶، ص ۳۹۷.

۸. همان، ص ۳۹۸.

۹. بهاء‌الدین خرمشاهی؛ بازخوانی بهتر از بسیار خوانی، در سیر بی‌سلوک؛ ص ۴۰۵.

با استدلالی عالمانه و متکی بر منطقی خردپسندانه، به دقت مورد ارزیابی نقادانه قرار داده و ابطال نموده‌ام [...] و در پایان [...] بر اساس دلایل عقلی و نقلی [...] ثابت کرده و هیچ‌گونه تردیدی [...] برای هیچ پژوهشگری باقی نگذاشته‌ام.

بهبتر است به توصیه نیچه این قبیل کتاب‌ها را بر خود ممنوع کنیم و پند او را به گوش گیریم که می‌گوید: «هرگز نخوانید آنچه را که آن همه چیزدانان مغرور و مغشوش می‌نویسند؛ زیرا سخن آنان نفرت‌انگیزترین عادت ناپسند و پرتناقض در امور منطقی است».^{۱۳}

۳. از کتاب‌هایی که در آن‌ها اصول اولیه نگارش رعایت نشده است، دوری کنید

کسی که کتابی می‌نویسد، باید با الفبای کتابت، ساختار کتاب و منطق و کالبد آن آشنا باشد. لازمه چنین شناختی، فهم معنای فصل، قسمت، بند و جمله است. همچنین کسی حق دارد کتاب بنویسد

که اگر در انتهای کتاب خود،

هدف این نوشته پرداختن به جنبه سلبی سواد اطلاعاتی است؛ یعنی توان کنار نهادن منابعی که فاقد ارزش هستند. فرض اصلی این نوشته آن است که امروزه بخش قابل توجهی از آثار منتشرشده، ارزش خواندن ندارد و نباید سرمایه مالی و عمری خود را صرف آنها کرد.

کتابنامه‌ای آورد، بداند معنای این کار چیست. طی سال‌های اخیر کتاب‌های بسیاری دیده‌ام که یا نویسندگان آنها به احتمال بالا در عمر خود کتابی جدی نخوانده‌اند یا خوانده‌اند و از آنها درسی نگرفته‌اند. شوق سوم آن است که کل منطق کتابت را بازی بی‌ارزشی می‌دانند. در هر صورت می‌توان با خیال راحت آنها را نادیده گرفت.

مقصود از اصول اولیه کتابت آن است که نویسنده کتاب خود را در چند بخش و فصل تنظیم کرده و آنها را به دقت از هم جدا کرده باشد. همچنین در انتهای کتاب خود، کتابنامه‌ای دقیق فراهم آورده باشد. کتاب‌نامه در انتهای کتاب، بازگویی آن است که نویسنده از چه منابعی استفاده کرده است. بدین ترتیب، نویسنده این فرصت را برای خوانندگان جدی فراهم می‌کند تا درباره اعتبار منابع و نحوه استفاده وی از آنها داورى کند و به نظری صائب برسد. نویسنده‌ای که از آوردن کتاب‌نامه خودداری می‌کند یا کتابنامه‌ای فاقد مشخصات کافی می‌آورد، عملاً این امکان را از خوانندگان می‌گیرد. در نتیجه، ما حق داریم که نسبت به چنین کسی بدبین باشیم و از کتابش پرهیز کنیم.

در انتهای برخی از این کتاب‌ها، کتاب‌نامه آمده است؛ اما چون بدون در نظر گرفتن منطق آن بوده است، نتیجه خوشمزه‌ای به دست

آنان، تنها به نقل و بازگویی و گاه بازنویسی آثارشان بسنده می‌کنند و گاه نوشته مختصر و چند صفحه‌ای علامه طباطبایی به دست آنان به کتابی حجیم بدل می‌شود، بی‌آنکه بحث اندکی پیش رفته باشد. در این‌گونه موارد همان نوشته‌های مختصر اصیل، مانند غذای مغذی و سالم بهتر از این آثار پف‌کرده و فست فود مانند است.

۲. از کتاب‌هایی که تکلیف عالم و آدم را مشخص می‌کنند، پرهیزید
بارها نوشته‌های کم‌برگ و گاه صد صفحه‌ای را دیده‌ام که عنوانی نه تنها دهان‌پرکن که گاه حیرت‌زا دارند، مانند کتابی در ۱۳۷ صفحه با عنوان «نقدی بر فلسفه ارسطو و غرب». کتاب دیگری با حجمی در همین حد مدعی ابطال کل حکمت متعالیه می‌شود. با یک حساب سرانگشتی می‌توان حدس زد که چنین نوشته‌هایی برای معرفی نام و آثار آن فلاسفه غربی که قرار است فلسفه‌شان رد شود یا معرفی فلاسفه‌ای که از صدرها به بعد در آن سنت زیسته و دم زده‌اند و به رد و اثبات این و آن نظریه دست زده‌اند، کفایت نمی‌کند. نمونه دیگر کتاب علم الکلام عرض و نقد^{۱۴} است که در ۱۹۲ صفحه هم خواسته است گزارشی از پیدایش علم کلام اسلامی و گرایش‌های اعتزالی و اشعری آن به دست دهد و هم آن را نقد کند. از قضا در هردو کار ناکام مانده است و جز کلی‌گویی‌هایی رایج چیزی عرضه نکرده است. اینجا است که حساب دو دو تا چهارتا به ما می‌گوید نباید انتظار نکته‌ای جدی و مطلبی تازه در این قبیل آثار داشته باشیم.

البته در اینجا باید حساب کتاب‌های آموزشی و مقدماتی را جدا کرد. گاه نویسنده‌ای برای معرفی ابعاد و مسائل یک دانش، کتابی مختصر می‌نویسد و عمده‌ترین بحث‌های طرح‌شده در آن دانش را به کوتاهی می‌آورد. در اینجا، مقصود چنین کتاب‌های آموزشی نیست؛ برای مثال، همین امسال نشر هرمس مجموعه‌ای برای آشنایی با معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن و فلسفه علم را منتشر کرد که نمونه خوبی برای کاری عالمانه به شمار می‌رود. از این مجموعه، نگارنده کتاب آشنایی با فلسفه علم^{۱۵} را خواند و از آن لذت برد.

یکی از ویژگی‌های نوشته جدی و آموزنده آن است که حد و مرز بحث روشن و معین و به خصوص محدود باشد و بحث خود را نیز به اصطلاح با «لیت و لعل» و با در نظر گرفتن احتمالات عقلایی پیش ببرد. حال آنکه برخی کسان چنان جازمانه می‌نویسند که خواننده حیرت می‌کند و گاه افسوس داشتن چنین اعتماد به نفسی را می‌خورد. در مقدمه یکی از این آثار مشعشع، چنین وعده داده شده است:

در این نوشتار، نخست شبهه‌های منکران را با کمال بی‌طرفی و در نهایت بردباری و شکیبایی علمی، تبیین کرده‌ام. آن‌گاه با تکیه بر اصول و مبانی عقلی و دلایل قرآنی و حدیثی و تاریخی،

۱۳. فردریش نیچه؛ انسانی، بسیار انسانی؛ کتابی برای جهانهای آزاده؛ ترجمه سعید فیروزآبادی؛ تهران، جامی، ۱۳۸۴، ص ۵۹۱-۵۹۲.

۱۱. عامر النجار، بورسعيد؛ الظاهر؛ مکتبه الثقافه الدينيه، ۲۰۰۳.

۱۲. حسین شیخ رضایی و امیراحسان کرباسی‌زاده؛ تهران، هرمس، ۱۳۹۱.

که نویسندگان آنها ظاهراً دو نفر هستند با دو نام متفاوت. نشانه‌های متعدد گویای آن است که این دو یک تن هستند و همین مرانست به اعتبار این نوشته مردم می‌کند. تحلیل شوپنهاور درباره این کسان که از نام مستعار استفاده می‌کنند، همچنان آموزنده است. به نوشته وی:

مستعار بودن نام، اغلب ناشیگری، ناچیزی و گمنامی نقدگونه نویسنده را در خود فرو می‌پوشد. اینان چون نقاب گمنامی به چهره زدند، دیگر از هیچ بی‌شرمی دست باز نمی‌کشند و از هیچ‌گونه شیادی ادبی ابا ندارند. روسودر مقدمه کتاب هلوئیز جدیدش نوشته: هر انسان شریفی باید زیر آنچه را که نوشته امضاء کند.^{۱۵}

۵. از کتاب‌های زاده نگرش کتابخانه‌ای، دوری کنید

آثار کسانی که تقریباً در هر زمینه‌ای کتاب می‌نویسند و به اصطلاح تفکر کتابخانه‌ای دارند، شایسته خواندن نیست. این کسان فکر می‌کنند که همه کتاب‌های مورد نیاز یک کتابخانه را نباید از دیگران فراهم آورد، بلکه کافی است که خودشان همه آنها را بنویسند. ممکن است از قضا کسی همه فنون مهندسی و معماری بلد باشد؛ اما اگر بخواهیم خانه‌ای بخریم و در وصف آن به ما بگویند که صاحب این خانه نه تنها با دستانش این خانه را ساخته است، بلکه همه مصالح آن را نیز، از آجر، موزاییک و کاشی گرفته تا لوازم الکتریکی به کار رفته در خانه را خود ساخته است، احتمالاً در خرید آن دچار تردید خواهیم شد و این تردید به جا است. کسی هم که در کارنامه تألیفی خود کتاب‌های متعددی در فقه و اصول و فلسفه اسلامی دارد و خود را متکفل بیان اقتصاد و سیاست و روابط بین الملل اسلامی نیز می‌داند و هم داعیه فهم و تفسیر اصول هرمنوتیک، آن هم از نوع مدرن‌اش، را دارد و در عین حال از مبارزه با شبهات وهابیان غافل نیست و همزمان کتاب‌هایی مفصل در عرصه تفسیر می‌نویسد و در کنار آنها از محیط زیست، روان‌شناسی اسلامی و مسائل جدید پزشکی و غیره نیز نه تنها بی‌خبر نیست که در آنها کتاب‌هایی نوشته است و اگر فرصت کند درباره مناقشات ژئوپولیتیک خاورمیانه نیز کتابی مفصل خواهد نوشت، به احتمال قوی چندان حرفی برای گفتن و نکته‌ای برای آموختن به ما ندارد. پس حق نداریم وقت خود را صرف چنین آثاری کنیم.

کسی که در هر عرصه‌ای دست به تألیف کتاب می‌زند، احتمالاً دچار یکی یا تعدادی از این دردها است. ۱. از تألیفات دیگران بی‌خبر است. ۲. از آنها باخبر است، ولی ارزشی برای آنها قائل نیست. ۳. تصور می‌کند که مشکلات همه عالم را او، و تنها او، باید یک‌تنه حل کند، حال آنکه برخی از این علل، زاده جهل است و برخی زاده تکبر و خود برتری بینی. درست گفته‌اند: التکبر للمتكبر عباده.

۱۵. آرتور شوپنهاور؛ کتاب و نویسنده؛ ترجمه کامران فانی، در کتاب الفبا، به همت غلامحسین ساعدی، ج ۲، [گاهنامه، تهران، دهه ۴۱۳۵۰]، ص ۱۳۴.

آمده است. در پایان یکی از این کتاب‌ها طی شش صفحه، عناوین تعدادی کتاب، بدون هرگونه مشخصات دیگری، لیست شده است و در بالای آنها این عبارت به چشم می‌خورد: «مصادر و مأخذ» و در زیر آن این توضیح افزوده شده است: «نام مؤلفین در متن آورده شده است». حال اگر کسی نام کتابی را در اینجا دید و خواست نام مؤلف را بداند، باید کل کتاب را ورق بزند تا موفق شود. از قضا اولین کتابی که در این کتاب‌نامه آمده است، «قرآن» نام دارد. اما نگارنده کتاب را تورق کرد، ولی در جایی «مؤلف قرآن؟» معرفی نشده بود.

با توجه به معیار بالا، برای نمونه، می‌توان نادیده گرفت: ۱. «امت مخرجہ کیست؟». این کتاب ۲۸۷ صفحه‌ای فاقد هرگونه کتاب‌نامه، بدون مقدمه یا پیشگفتار، فاقد فصل بندی و حتی یک تیترا سوتیراست. در واقع، این نوشته مانند یک پاراگراف یا بند طولانی است که در سراسر آن، هیچ چیز فاصله نینداخته است.

۲. «محمی الدین در آئینه فصوص: شرحی بر فصوص الحکم». این کتاب با آنکه ۷۳۶ صفحه دارد و در آن از افراد و آثار متعددی نام برده شده است، فاقد کتاب‌نامه است.

۴. از کتاب‌هایی که نام‌های مستعار بر خود دارند، بپرهیزید

آمدن نام نویسنده بر کتاب اعتبار آفرین و در عین حال مسئولیت‌آور است. کسی که نام خود را بر اثری ثبت می‌کند، مسئولیت صحت نوشته و ادعای خود را برگردن گرفته است؛ اما کسی که با نام مستعار مطلبی را منتشر می‌کند، همچون کسی است که در تاریکی به پنجره‌ای سنگی پرتاب می‌کند و می‌گریزد.^{۱۴} خواننده در برابر چنین آثاری نمی‌داند که یقه چه کسی را بگیرد. هر نویسنده‌ای اخلاقاً ملزم است تا خود را به خواننده معرفی کند. ممکن است در شرایط سیاسی-اجتماعی خاصی برخی افراد ناگزیر باشند تا از نام مستعار استفاده کنند؛ اما اصولاً این روش مقبولی نیست که کسی در سایه پنهان شود و دیگران را دید بزند و اجازه ندهد تا دیگران هویت او را کشف کنند. کمترین آسیب کتاب‌هایی که نام‌های نویسنده‌شان مستعار است، آن است که نویسنده مسئولیت مطالبی را که نوشته است، به عهده نمی‌گیرد. حال چگونه می‌تواند از خواننده بخواهد به صحت چنین مطالبی باور داشته باشد. این سبک که گاه در رده نویسی‌ها دیده می‌شود، به جای رشد علم و ترویج معرفت و فرهنگ انتقادی، به رکود اندیشه و غبار آلود کردن فضای تفکر می‌انجامد و سودی برای جامعه علمی ندارد.

هم اینک که در حال نگارش این سطور هستم، دو کتاب در نقد یک موضوع و با سبک نگارشی واحد و محورهای مشابه بر میزم قرار دارد

۱۴. شاید گفتن این نکته تکراری باشد که مقصود از نام مستعار، نام قلمی نیست. برخی از نویسندگان نام قلمی دائمی برای خود انتخاب می‌کنند و با آن برای همگان شناخته می‌شوند، مثل مبارک تواین یا بانوی اصفهانی. حال آنکه نویسنده‌ای که نام مستعار بر خود می‌گذارد، بوقلمون‌وار نام عوض می‌کند.

نگارنده در نوجوانی آثار متعدد نویسنده‌ای را با لذت می‌خواند و از آن بسیار می‌آموخت. وی هیچ لقبی نداشت. تنها نام خود را بر کتاب این گونه نقش می‌کرد: «مرتضی مطهری». من حتی نمی‌دانستم که وی روحانی است. عالم دیگری که به آوردن نام خود بسنده می‌کرد، «سید محمد حسین طباطبایی» بود. این جامعه علمی و خیل اندیشمندان بودند که بعدها آن دو را علامه و فیلسوف خواندند، نه خودشان.

نتیجه: مشک آن است که خود ببوید.

۷. از آثار «ندانم کجا دیده‌ام در کتاب»، دوری کنید

نویسنده باید آماده باشد که همواره به پرسش‌ها و ابهامات خواننده پاسخ گوید و اعتماد او را جلب کند. بهترین راه آن است که امکان داوری برای خواننده و مرور مجدد شواهد برایش فراهم باشد. از این رو، لازم است که نویسنده به گونه‌ای دقیق و روشن منابع و مستندات خود را معرفی کند و برای خواننده دسترس پذیر سازد و در کتاب‌نامه خود مشخصات دقیق آنها را ثبت کند. در نتیجه باید پیام‌زیم که از نویسندگانی که زبان حالشان «ندانم کجا دیده‌ام در کتاب»^{۱۶} است،

پرهیزیم. آقای سعید ناجی در نقدی که بر کتابی^{۱۷} نوشته است، یکی از اشکالات آن را استناد به حافظه از سوی مؤلف در موارد مختلف دانسته است. به نوشته وی، «یکی از منابعی که نویسنده در چند جای کتاب به آن ارجاع نموده، عبارت از محفوظات ذهنی» نویسنده است و مثلاً به جای ارائه سند می‌نویسد: «از محفوظات ذهنی خود نقل کرده‌ام»^{۱۸}.

یکی از ویژگی‌های نوشته جدی و آموزنده آن است که حد و مرز بحث روشن و معین و به خصوص محدود باشد و بحث خود را نیز به اصطلاح با «لبت و لعل» و با در نظر گرفتن احتمالات عقلایی پیش ببرد. حال آنکه برخی کسان چنان جازمانه می‌نویسند که خواننده حیرت می‌کند و گاه افسوس داشتن چنین اعتدال به نفسی را می‌خورد.

منبع چیزی است که خواننده بتواند خود بدان رجوع کند و براساس آن در باب صحت مدعیات نویسنده داوری نماید، اما ذهن و ضمیر و حافظه نویسنده در اختیار خواننده نیست. بنابراین نویسنده باید به درستی پیام‌زود که اولاً متناسب با مدعیات خود سند بیاورد و بعد به آن سند نیز به شکلی درست و متعارف ارجاع دهد.

۸. از کتاب‌هایی که شما را مخاطب خود نمی‌دانند، دوری کنید

خواننده باید کتابی را بخواند که او را مخاطب ساخته است. به تعبیر رانگاناتان، فیلسوف کتابداری هندی، هر خواننده باید بتواند کتابش

۱۶. «ندانم کجا دیده‌ام در کتاب» که ابلیس را دید شخصی به خواب»، (سعیدی؛ بوستان؛ تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۴۹).
۱۷. محمود نوالی؛ فلسفه علم و متدولوژی؛ تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۸۰.
۱۸. سعید ناجی؛ «نقد کتاب فلسفه علم و متدولوژی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال نهم، شماره ۳۴، بهار ۱۳۸۲، ص ۱۶۷.

۶. به کتاب‌های نویسندگانی که برای خود لقب می‌تراشند، اعتماد نکنید

هر نویسنده‌ای «ملزم» است تا با آوردن نام کامل خود، امضای خویش را پای کتابش بگذارد. افزون بر آن هر نویسنده‌ای «مجاز» است، با آوردن لقبی که جامعه علمی به او بخشیده است، به خواننده بگوید که فرد قابل اعتمادی است و او می‌تواند به نوشته‌اش تکیه کند. اهمیت القاب علمی، مانند دکتر، پروفیسور یا رتبه‌های دانشگاهی چون استادیار، دانشیار و استاد، به گونه‌ای است که گاه استفاده غیرمجاز از آنها جرم به شمار می‌رود. از این منظر، «دکتر» کسی است که پس از ورود به مقطع تحصیلات تکمیلی کشور و گذراندن آن و نگارش رساله و فراغت از تحصیل از سوی نظام آموزشی کشور، دانش‌نامه یا گواهی تحصیلی دریافت می‌کند که در آن بر کسب مدرک دکترای تخصصی وی تأکید شده است. همچنین برخی عالمان دین که وارد نظام آموزش رسمی کشور نشده‌اند، در پی سال‌ها خدمات علمی و فعالیت‌های پژوهشی خود به القابی مانند «علامه» مفتخر می‌شوند. حاصل آنکه تمام القاب علمی، از سوی دیگران، به شکل رسمی یا به تدریج و به صورت غیررسمی به فرد اعطا می‌شود و بدین ترتیب به دانش آنها اعتبار می‌بخشد. بدین ترتیب، هیچ‌کس حق ندارد خودش برای خودش لقب علمی انتخاب کند و خویشتن را به علامگی یا دکتری ملقب سازد.

با این حال، برخی از نویسندگان یا از این منطق بی‌خبرند و یا آن را قبول ندارند. در نتیجه به دلخواه، پیش از نام خود هر لقبی که بخواهند می‌افزایند و انتظار دارند که خوانندگان و جامعه علمی نیز آن را بپذیرد. در نمایشگاه بین‌المللی کتاب سال جاری، به غرفه‌ای رفتم که همه آثار موجود در آن متعلق به یک تن بود و گویا خودش نیز ناشر آن کتاب‌ها به شمار می‌رفت. نگاهی به کتاب‌های وی کردم. اکنون کاری به محتوای آنها ندارم؛ اما نکته جالب این کتاب‌ها، القاب حیرت‌آوری بود که چشم را خیره می‌کرد. زیرنخستین عنوان کتاب تنها نام وی آمده بود: «...»؛ اما دومین کتاب صورتی این‌گونه داشت: «المفکر...». بر سومین کتاب پیش از نام وی چنین آمده بود: «الدکتور...». بر چهارمین کتاب نام وی این‌گونه گسترش یافته بود: «المفکرالدکتور...». در کتاب بعدی شاهد این القاب بودم: «المفکرالاسلامی الدکتور...». کتاب بعدی این القاب را عرضه می‌کرد: «المفکرالاسلامی الکبیرالدکتور...». سرانجام کتاب بعدی نویسنده را این‌گونه معرفی می‌کرد: «العلامه المحقق الدکتور...». این بازی ردیف کردن القاب، بیش از آنکه اعتبارآفرین باشد، به درد بی‌اعتبارسازی می‌خورد. در نتیجه بهتر است از کنار این‌گونه آثار که نویسندگانشان هر روز به خودشان القابی تازه عطا می‌کنند، گذشت و آنها را نادیده گرفت. این کسان مانند دیکتاتورهای نظامی هستند که به خودشان مدال شجاعت می‌دهند.

محافظه‌کار بود و چندان در پی سنت شکنی و مدپرستی نبود. این مطلب نیازمند توضیحی است که جای آن اینجا نیست.^{۱۹}

۱۰. کتاب‌های مغرضانه را نادیده بگیرید

هدف عمده خواندن کتاب، به جز لذت روحی، معرفت‌افزایی و ادب‌آموزی است؛ اما کتابی که در آن نه دانشی دیده می‌شود و نه درس اخلاق می‌آموزد و به تعبیر قدما نه دارای ادب بحث است و نه ادب نفس، به یک بار خواندن نیز نمی‌ارزد و نباید گرد آن گشت. گاه کتابی به دست می‌گیریم که نمی‌دانیم اظهارات نویسنده را حمل بر بی‌سوادی وی کنیم یا غرض‌ورزی؛ اما طبق اصل حمل بر صحت، بهتر است که آن را غرض‌ورزی بدانیم تا این همه بی‌سوادی! اخیراً رديه‌ای در قالب کتاب بر ضد کتاب دیگری منتشر شده است. رديه‌نویس در این کتاب، به بی‌اعتقادی و بدکیشی آن نویسنده حمله می‌برد و برای نشان دادن مخالفت وی با فقه شیعه، این جمله را از او نقل می‌کند: «بی‌اعتقادی [نویسنده]^{۲۰} به جایگاه فقه در تشیع از این گفته و اظهار او که می‌گوید: «استفراغ [دل به هم خوردگی]^{۲۱} وسیع و بذل جهد بی‌پایان در فروع دین» معلوم و آشکار است».

خوب، اما بی‌اعتقادی وی چگونه آشکار می‌شود؟ عالمان مسلمان برای استنباط احکام دست به اجتهاد می‌زنند و برای تعریف «اجتهاد» از به‌کار بردن نهایت توان خویش برای رسیدن به حکم خداوند استفاده می‌کنند و آن را در این جمله معروف بیان می‌کنند: «استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی». بخش نخست این تعریف، یعنی «استفراغ الوسع» مورد قبول عالمان شیعی و اهل سنت است و حاجبی، از اهل سنت، و علامه حلی شیعی، به یکسان از آن استفاده می‌کنند.^{۲۲} آخوند خراسانی نیز از همین تعبیر «استفراغ الوسع» برای تعریف اجتهاد بهره می‌گیرد.^{۲۳}

تا اینجا که دلیلی بر «بی‌اعتقادی» آن نویسنده به دست داده نشده است؛ اما مقصود از استفراغ در جمله وی چیست؟ استفراغ وسیع، به زبان ساده، یعنی نهایت سعی خود را کردن و بیشترین تلاش خود را به‌کار بردن. اجتهاد نیز یعنی آن که شخص مجتهد همه سعی خود

۱۹. برای توضیح بیشتر در این باره، رک به: دابلیو. وی. کوابین و جی. اس. اولیان؛ شبکه باور؛ ترجمه امیردیوانی، تهران: سروش و کتاب طه، ۱۳۸۱.

۲۰. این قسمت افزوده من است.

۲۱. این قسمت در اصل آن رديه آمده است.

۲۲. محمد کاظم آخوند خراسانی؛ کفایه الاصول؛ تحقیق مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث؛ قم، ۱۳۰۹ق، ص ۴۶۳.

۲۳. همان، ص ۴۶۴. فخرالدین طریحی نیز در تعریف اجتهاد، آن را به کوشش بسیار برای رسیدن به حکم شرعی استفاده می‌کند و همین تعبیر «استفراغ الوسع» را به کار می‌برد (فخر الدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ بیروت: دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۸۹، ج ۳، ص ۳۲). در متون فارسی نیز به‌کار بردن استفراغ وسیع رایج است. برای مثال، آقای عیسی ولانی سخن آخوند را این‌گونه ترجمه می‌کند: «اجتهاد عبارت است از استفراغ وسیع جهت تحصیل حجت به حکم شرعی» (عیسی ولانی؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۳۶).

را بیابد. برخی ناشران به درستی در صفحه حقوق خویش، مخاطبان اصلی کتاب را معین می‌کنند که راهنمای خوبی است؛ اما در این میان، برخی نویسندگان در مقدمه خویش، به جای آنکه مخاطبان خود را معین کنند، به شکل سلبی پیشاپیش می‌گویند که چه کسانی مخاطبان این آثار نیستند. برای مثال، نویسنده‌ای در انتهای مقدمه خویش تأکید کرده است که این نوشته برای خواص، نه عامه خوانندگان، نوشته شده است و تنها «اوحدی را به کار آید و اوساط را سودمند نخواهد بود چه رسد به

ضعاف را». خوانندگان جوان باید از خواندن چنین کتابی به‌جد دوری کنند؛ زیرا در صورتی که سخن نویسنده صادق باشد، از خواندن آن طرفی نخواهند بست و در صورتی که چنین نباشد، خواندن کتاب نویسنده‌ای که این‌گونه خود را بیش از حد تحویل می‌گیرد، لذتی نخواهد داشت.

هدف عمده خواندن کتاب، به جز لذت روحی، معرفت‌افزایی و ادب‌آموزی است؛ اما کتابی که در آن نه دانشی دیده می‌شود و نه درس اخلاق می‌آموزد و به تعبیر قدما نه دارای ادب بحث است و نه ادب نفس، به یک بار خواندن نیز نمی‌ارزد و نباید گرد آن گشت.

با همین سنج، از خواندن کتاب‌هایی که برای آینده نوشته شده است، دوری کنید. برخی نویسندگان نسل حاضر را لایق نوشته‌های خود نمی‌دانند و به ناروا این شعر اقبال را ترجیح‌وار تکرار می‌کنند: «ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد» و فکر می‌کنند که تنها نسل‌های آینده قدر کارشان را خواهند دانست. پس بهتر است که به نظرشان احترام بگذاریم و گرد کتاب‌هایشان نگردیم و اجازه دهیم که همان آیندگان کارهایشان را بخوانند و درباره آنها داوری کنند.

۹. از کتاب‌های مدعی کشف بی‌مانند، دوری کنید

از کتاب‌هایی که مدعی کشفی بدیع و بی‌نظیر هستند یا راه حل قطعی فلان مسئله را به بهترین شکلی یافته‌اند، دوری کنید. برخی نویسندگان در مسائل تاریخی و عقیدتی، اول همه تافته‌های پیشینیان را پنبه می‌کنند و بی‌ارزش می‌شمارند و سپس مدعی می‌شوند که برای اولین بار موفق شده‌اند که بر اساس قرآن و حدیث یا اسناد تاریخی، فلان مسئله را حل کنند و یا فلان نظام فکری را بنیان نهند. سنت علمی از طریق داد و ستد پیش می‌رود و هر نویسنده جدی، وامدار پیشینیان و وام‌دهنده آیندگان است؛ اما آن مدعی که خود را از این سنت بیرون می‌کشد و با تخطئه آن می‌کوشد برای خود اعتبار کسب کند، به احتمال قوی نکته‌ای آموختنی و درسی یادگرفتنی برای ما ندارد. آن که قلم به دست می‌گیرد، باید فروتنانه احتمال دهد پیش از او نیز کشفیاتی صورت گرفته است. کسی که این قدر تواضع یا قدرت محاسبه و گمانه‌زنی ذهنی ندارد، احتمالاً نوشته‌اش فاقد ارزش خواندن است. در واقع، باید در عرصه علم

نیست که شما قدرت ارائه انتقاد سازنده را داشته باشید، بلکه شاید فقط بلد باشید، مثل من، انتقاد کنید؛ همین و بس. ثانیاً فراموش نکنید که در نهایت این خود نویسنده است که حکم خواهد کرد که انتقاد شما سازنده است یا ویرانگر و این حکم نیز معمولاً تابع مزاج و حالت روحی او است. از این رو، احتیاط حکم می‌کند که به این-گونه آثار حتی نگاهی نیندازید. مگر آنکه فحش خورتان ملس باشد. همچنین کتاب‌هایی که پیشاپیش هرگونه انتقادی را زاده غرض و مرض یا بی‌سوادى ناقد می‌دانند و آنان را پرهیز می‌دهند که به این کتاب به چشم درویشی نگاه کنند و از هرگونه بددلی پرهیزند، شایسته خواندن نیستند.

حال حکم آن آثاری روشن می‌شود که مصرانه و پیشاپیش از خواننده خواسته‌اند چشم بر خطاهای نویسنده بپوشند و با خط جلی نوشته‌اند:

پسندت گر آید یکی از هزار به مردی که دست از تعنت بدار

۱۳. کتاب‌هایی را که بوی نامی دهند، نادیده بگیرید

از قدیم گفته‌اند که از خوردن غذای مانده که بوی نامی دهد پرهیزید. این حکم با قوت بیشتری درباره آثاری که منابع آنها بوی نامی دهد، صادق است. نویسنده‌ای که به خود زحمت نمی‌دهد تا از منابع تازه در حوزه پژوهشی مربوطه بهره بگیرد و به قفسه‌های کتابخانه شخصی یا محله خود بسنده کرده است و هنوز فکرمی‌کند کتابی مانند انسان موجود ناشناخته آلکسیس کارل، حرف آخر را در زمینه انسان‌شناسی می‌زند و یا

کتاب پند تاریخ منع ارزشمندی در

نویسندگان جدی دغدغه و مسئله‌ای فکری دارند و در فرایند تحقیق آن را به مقاله یا کتابی تبدیل می‌کنند تا خوانندگان را شریک دغدغه و مسئله خود سازند. شونپاور در یک تقسیم‌بندی نویسندگان را به دو دسته تقسیم می‌کند: آنان که حرفی برای گفتن دارند و آنان که صرفاً در پی نوشتن هستند.

حوزه تاریخ است، سزایش آن است که آثارش را مصرف نکنید تا مبدا رودل کنید و بیمار شوید. آن کتابی که گفته‌اند غذای روح است، باید از مصالحی تازه و شاداب فراهم آمده باشد، نه منابعی که در عرصه علم چند کفن پوسانده‌اند.

امروز در عرصه‌هایی مانند روانشناسی و دیگر رشته‌های علوم

اجتماعی از شیوه ارجاع درون‌متنی تاریخ‌محور استفاده می‌شود. در این سیستم که بر اساس شیوه انجمن روانشناسی آمریکا استوار است، تاریخ‌نشر اثر حرف اول را می‌زند و گردانندگان مجلات معمولاً از نشر مقالاتی که به آثار بیش از ده سال قبل، استناد کرده‌اند، خودداری می‌کنند. مگر آنکه نوع کار به گونه‌ای باشد که این اقدام را توجیه نماید.

به تازگی کتابی را بررسی می‌کردم که مقدمه و تقریظ آن متعلق به سال ۱۳۴۳ خورشیدی بود، یعنی ۴۸ سال پیش. مؤلف بی‌هیچ اصلاح،

را بکنند تا دریابد که حکم خداوند در این مسئله چیست؟ استفراغ در این عبارت و عبارات مشابه، در متون تخصصی عربی، به معنای به‌کاربردن همه توان خویش است، نه استفراغ کردن در زبان فارسی و دل به هم خوردگی و بالا آوردن.

اما این ردیه‌نویس به استناد فرهنگ سخن، استفراغ را «دل به هم خوردگی» تفسیر کرده و این عبارت را به متن نقل شده افزوده و چنان وانموده است که آن نویسنده به فقه شیعه بی‌اعتقاد است و فقه را چیزی در مایه دل به هم خوردگی و استفراغ می‌داند. خوب، یا این ردیه‌نویس، با علم اصول و اصطلاحات آشنا نیست که نباید سلباً و ایجاباً وارد این‌گونه مناقشات شود یا آنکه آشنا است؛ اما در پی تخریب حریف است و از هر وسیله‌ای یاری می‌گیرد و حتی با دستکاری ساده‌ترین جملات، می‌خواهد مدعای خود را به کرسی بنشانند. در این صورت نیز نباید به کارش اعتماد کرد. در اینجا صرفاً خطایی املائی یا لغزشی تاریخی رخ نداده است. بلکه این نمونه آزمونی فیصله‌بخش است که بی‌اعتباری چنین کتابی را آشکار می‌کند و به ما حق می‌دهد تا آن را نخوانیم و کنار بگذاریم. کسی که این‌گونه آماده است تا یک اصطلاح متعارف و شناخته‌شده اصولی را چنین تحریف کند، منطقاً این آمادگی را دارد تا در موارد مشابه و با همان قوت، نکات و مسائل دیگری را به سود خود دستکاری کند. بنابراین عقل و ادب اقتضا می‌کند که این کتاب و کتاب‌های مشابه را نادیده بگیریم.

۱۱. از کتاب‌های نبش قبر پرهیزید

برخی کسان متخصص نبش قبر و به گفته قدما نباش هستند. آنان پس از کاوش در مسائل گذشته آن مسائلی را که بود و نبودشان تعیین‌کننده نیست و گاه طرح‌شان خود مسئله‌ساز است، انتخاب می‌کنند و در قالب کتاب عرضه می‌کنند و تازه از ما انتظار دارند که وقت و پول خود را صرف آنها کنیم. نمونه‌ای از این نوع کارها را در ردیه‌های فرقه‌ای و طرح شبه‌مسائل تاریخی می‌توان دید که خاصیت اصلی آنها دامن‌زدن به آتش جدایی میان مسلمانان و پرکردن جیب ناشران از پول‌مان و خندیدن به ریش‌مان است. خواندن این قبیل کتاب‌ها نه بردانش ما خواهد افزود و نه دین ما را قوت خواهد بخشید. کارکرد عمده آنها غبار آلود کردن فضای علم و دین است و بس.

۱۲. از خواندن کتاب‌هایی که فقط همدلی شما را می‌خواهند، دوری کنید

ممکن است بخواهید هنگام خواندن کتابی درباره آن نظری بدهید که نویسنده را خوش نیاید. بنابراین اگر نویسنده از آن کسانی است که در مقدمه اثرش شما را به همدلی با خود دعوت کرده یا خود را تنها آماده پذیرش انتقادات «سازنده» کرده است، بترسید. اولاً معلوم

سازند.^{۲۶} امروز شاهد رشد فزاینده کتاب‌های حجیمی هستیم که گاه با عنوان مستقل و گاه در قالب مجموعه مقالات دیگران منتشر می‌شوند و به واقع هیچ خط فکری در آنها تعقیب نمی‌شود و معلوم نیست که گردآورندگان آنها در پی چه بوده‌اند. از قضا برخی از این کتابسازان که مقالات دیگران را «هیچ ترتیبی و آدابی» کنار هم می‌چینند، خود از آن مقولات بی‌خبرند و دانش لازم را ندارند. نگارنده خود کسانی را با این ویژگی‌ها می‌شناسد که شغل شاغلشان همین کتاب‌سازی است.

خریدن و خواندن چنین کتاب‌هایی، هم مایه ترویج رفتارهای ضد اخلاقی است و هم جیب شما را خالی می‌کند. همچنین دانش و معرفتی نیز به شما نخواهد داد. بهتر است مانند نیچه این‌گونه با خود عهد ببندید: «دیگر آثار نویسندگانی را نخواهم خواند که می‌شود دریافت در پی کتاب‌سازی بوده‌اند، بلکه فقط آثار آنانی را می‌خوانم که اندیشه‌های آنان ناخودآگاه به کتابی مبدل شده است.^{۲۷}»

ضوابط بالا، به تعبیر پیشینیان نه «جامع» است و نه «مانع» و استثناهایی بر آنها می‌توان یافت؛ اما در مجموع مفید است و می‌تواند به مثابه اصول راهنما به کار رود و کسانی را که در پی استفاده بهینه از وقت خویش هستند، یاری نماید. برای مثال، وقتی کسی همزمان در چندین عرصه متفاوت و گاه دور از هم کتاب‌های مستقلی می‌نویسد، حق داریم درباره کارش تردید کنیم و نتیجه بگیریم که به احتمال بسیار بالا، حرف تازه‌ای برای آموختن ندارد. با این حال، ممکن است منطقیاً چنین نباشد؛ ولی در عمر کوتاه ما، نباید دست به این‌گونه ریسک‌ها زد و بهتر است به جای آزمون و خطای مکرر در این مسائل، از تجربه دیگران سود برد و خطای آنها را تکرار نکرد. حال اگر کسی دوست دارد که از وقت خود این‌گونه استفاده کند و معتقد است که در چار دیواری روح خود هر کاری مجاز است، مسئله‌اش فرق می‌کند.

اگر کسی در پی خواندن کتاب به قصد یادگیری و استفاده بهینه است، لازم است که معیارهای بالا را که همه تست شده‌اند و نگارنده صحت آنها را بارها سنجیده و محک زده است، در کار بندند. اگر هم ناخواسته کتابی را در دست گرفت و به گمان آنکه ارزش خواندن دارد، تا میانه آن و حتی تا صفحات پایانی پیش رفت، همین که متوجه شد آن کتاب دچار یکی از معضلات بالا است، لازم است بلافاصله آن را کنار بگذارد و به دیگران نیز همین نکته را بگوید. یکی از آسیب‌های مطالعه آن است که کتابی را در دست می‌گیریم و پس از پی بردن به بی‌ارزشی آن، گویی خود را مکلف می‌دانیم که چون آن را در دست

ویرایش، افزایش یا کاهش و حتی توضیحی آن را در سال ۱۳۸۶ به عنوان «چاپ اول»، آن هم نه چاپ اول این ناشر خاص، منتشر کرده بود. این نمونه‌ای است از آثاری که بوی نامی دهند، به ویژه آنکه محتوای کتاب، ناظر به مسائل علمی چالشی است که معمولاً در معرض بازنگری قرار دارد و هر نکته و بحث تازه‌ای می‌تواند ساختار و محتوای آن را دگرگون کند.

۱۴. از خواندن کتاب‌هایی که در آنها اخلاق پژوهش نقض شده است، دوری کنید

هر نویسنده‌ای ملزم است در کتابش ضوابط اخلاق پژوهش را رعایت کند و بدین ترتیب، در عین جلب اعتماد خواننده به او احترام بگذارد. در برابر، هر نویسنده‌ای که برخلاف اخلاق پژوهش عملی انجام دهد، مستحق نکوهش و دست کم نادیده گرفتن کتابش است. برخی از ضوابط اخلاق پژوهش عبارتند از: ۱. احترام به شعور و وقت خوانندگان؛ ۲. تتبع و دقت در تحلیل و پرهیز از سطحی‌سازی مسائل؛ ۳. توجه به یافته‌های دیگران و اشاره به آنها؛ ۴. استفاده مناسب از آثار دیگران و ارجاع دقیق به آنها؛ ۵. امانت در

نقل و تحلیل و پرهیز از دستکاری سخنان نقل‌شده، کاهش یا افزایش در آنها و تفسیر ناروای آنها؛ ۶. رعایت ادب نسبت به مخالفان خود و عفت در نوشتار و پرهیز از هتاک و درشت‌گویی.^{۲۸} همان‌طور که سزای گران فروش و بدفروش نخریدن است، سزای کسانی که در آثارشان بداخلاقی می‌کنند، نخواندن است.

۱۵. کتاب‌سازان را تحریم کنید

نویسندگان جدی دغدغه و مسئله‌ای فکری دارند و در فرایند تحقیق آن را به مقاله یا کتابی تبدیل می‌کنند تا خوانندگان را شریک دغدغه و مسئله خود سازند. شوپنهاور در یک تقسیم‌بندی نویسندگان را به دو دسته تقسیم می‌کند: آنان که حرفی برای گفتن دارند و آنان که صرفاً در پی نوشتن هستند.^{۲۵}

در برابر، کتاب‌سازان هیچ مسئله فکری ندارند و تنها دغدغه‌شان آن است که خود را شریک پول‌خوانندگان کنند و وقتشان را تلف

۲۶. برای آشنایی بیشتر با این پدیده نحس، رک به: کریم امامی؛ «گندم‌نمایان جوفروش: پدیده کتابسازی، در مجموعه مقالات درگیر و دار کتاب و نشر» گردآورنده عبدالحسین آذرنگ؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۸۵.

۲۷. فردریش نیچه، انسانی، بسیار انسانی: ص ۶۰۱.

۲۴. سید حسن اسلامی؛ نوشتن در جزایر پراکنده: جستارهایی در اخلاق پژوهش؛ قم: نور مطاف، ۱۳۹۱ و همو، «درآمدی بر اخلاق پژوهش در علوم انسانی و اسلامی»، در اخلاق پژوهش: مبانی و مسائل؛ به کوشش محسن جوادی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

۲۵. آرتور شوپنهاور؛ کتاب و نویسندگی؛ ص ۱۳۱

مقاله‌ای در مجله هفتگی زن روز بود. در آن زمان، این دیگر از آن کارها به شمار می‌رفت. در نتیجه، اگر کسی این‌گونه فکر و عمل کند و آثارش گویای این توجه و تلاش برای عمومی‌سازی علم و گسترده شدن دانش باشد، از شمول داوری‌های فوق بیرون خواهد بود.

مطهری خود در مقدمه داستان راستان، با اشاره به انگیزه‌اش از این کار، بازخوردی را که کارش داشته است، این‌گونه بیان می‌کند:

بعضی از دوستان ضمن تحسین و اعتراف به سودمندی این کتاب، از اینکه من کارهای به عقیده آنها مهم‌تر و لازم‌تر خود را موقتاً کنار گذاشته‌ام و به این کار پرداخته‌ام، اظهار تأسف می‌کردند و ملامت می‌کردند که چرا چندین تألیف علمی مهم را در رشته‌های مختلف به یکسو گذاشته‌ام و به چنین کار ساده‌ای پرداخته‌ام. حتی بعضی پیشنهاد کردند [...] لااقل به نام خود منتشر نکن [...] اثری که به نام تو منتشر می‌شود، لااقل باید در ردیف همان اصول فلسفه باشد، این کار برای تو کوچک است.^{۲۸}

آنگاه به نقد این نگرش می‌پردازد و آن را «یک بیماری اجتماعی و یک انحراف بزرگ از تعلیمات عالی‌ه اسلامی» برمی‌شمارد که حاصل آن نگارش کتاب‌هایی است که با همه پیچیدگی‌های زبانی و محتوایی که چه بسا، «یک ذره به حال اجتماع» فایده نداشته باشند.^{۲۹} درسی که وی از این اظهارات آموخت آن بود که نه تنها نظرش را عوض نکند، بلکه از این نگرش به مثابه یک بیماری اجتماعی در مقدمه کتابش یاد کند. کتابی که ساده است و به دلیل همین سادگی ممکن است، نادیده گرفته شود و عده‌ای «کسر شأن» خود بدانند که حکمت‌های ساده آن را به کار بندند.^{۳۰} اما تجربه و تأمل بیشتر نشان می‌دهد که حق با مطهری است، نه آن کسانی که این‌گونه کارها را سبک می‌شمردند و این‌گونه کارها نیز بخشی از سنت ترویج معارف دینی است.

سخن کوتاه، لازمهٔ آموختن، خواندن آثار خوب است و «نخستین شرط خواندن کتاب‌های خوب، نخواندن کتاب‌های بد است».^{۳۱} در نتیجه همه کسانی که برای وقت و ذهن و شعور خود ارزش قائل هستند، باید به جد از آثار و مکتوبات سستی که در قالب کتاب منتشر می‌شود، همچون بیماری‌ها و آگیردوری کنند و اجازه ندهند که این قبیل آثار جای کتاب‌های خوب را برایشان بگیرد. از این رو، باید برخی کتاب‌ها را برای خود ممنوع کنید و از گوش سپردن به نویسندگانشان پرهیزید؛ زیرا به حق گفته‌اند:

گرفته‌ایم، باید تا آخر پیش برویم. هیچ دلیلی به سود این پندار خطا وجود ندارد. اگر در وسط تماشای فیلم به بی‌ارزشی آن پی برید، دلیلی ندارد که چون پول بلیط داده‌اید، آن را تا آخر تحمل کنید. با کتاب بد نیز باید این‌گونه رفتار کرد. مال بد بیخ ریش صاحبش.

دو توضیح

نخست آنکه برخی محققان و متفکران به دلیل موقعیت زمانی و اجتماعی گاه ناگزیر می‌شوند که در زمینه‌های متنوعی کار کنند و یا حتی در زمینه غیر تخصصی خود بنویسند؛ اما این کسان به دلیل پایبندی به چارچوب کاری خود و رعایت ضوابط علمی خویش، باز در این سنخ کارها خوب عمل کرده‌اند. برای مثال مرحوم مطهری که حوزه تخصصی وی فلسفه اسلامی بود، در کنار تحقیق و تألیف در این حوزه آثار متعددی در زمینه‌های دیگری عرضه کرده است. وی حتی نقدی بر فیلم محلل ساخته نصرت‌الله کریمی نوشت و داستان راستان را منتشر کرد. با این حال، هنگامی که به مجموعه آثارش می‌نگریم، متوجه می‌شویم که اولاً همچنان رنگ و بوی فلسفی بر کارهایش چیره است. ثانیاً برخی آثار در واقع پاسخ به یک نیاز یا دغدغه‌ای بوده است که دیگری متکفل آن نمی‌شده است. برای نمونه هنگامی که کریمی فیلم جذاب و پربیننده خود را ساخت، کسی متوجه خطای فقهی آن، که کل داستان بر کاکل آن می‌چرخید، نشد یا نخواست وارد معرکه پاسخ‌گویی شود. در اینجا مطهری بی آنکه خود را منتقد فیلم یا فیلم‌شناس بداند، این مقاله را نوشت و در آن نیز به طرح همان نکته فقهی پرداخت. ثالثاً برخی آثار مطهری، مانند مجموعه‌آشنایی با علوم اسلامی، در اصل درس‌های وی به دانشجویان بوده است و بعدها به شکل کتابی آموزشی منتشر شده است. همچنین حماسه حسینی و مانند آن، در اصل سخنرانی‌های عمومی ایشان بوده است که به دلیل داشتن خصلت علمی و عالمانه بودن، به شکل کتاب درآمده است.

دوم آنکه برخی از متفکران و نویسندگان اصیل، به دلیل همان دغدغه‌ای که داشته‌اند گاه آثار متنوعی عرضه داشته‌اند که در واقع زادهٔ سطح‌بندی مخاطبان خویش است. برای نمونه همین مطهری، برخی آثار خود را به زبانی ساده و برای مخاطبانی عام‌تر می‌نویسد، بی آنکه از محور اصلی بحث خویش منحرف شود. این‌گونه کسان بر این نظر هستند که متخصصان نباید به بهانه تخصص از عمومی‌کردن دانش خود و ترویج علم در جامعه و گسترش معرفت خودداری کنند و این عرصه را به افراد بی‌مایه بسپزند. به همین سبب، مطهری در کنار آثار سنگین و فنی، از اینکه نکات تاریخی را به نام داستان راستان و به قصد ترویج آموزه‌های تربیتی اسلامی در میان نسل جوان و نوجوان منتشر کند، نه تنها پرهیزی نداشت، بلکه آن را لازم می‌شمرد و نوعی وظیفه شرعی قلمداد می‌کرد. وی دست به کاری زد که حتی اندکی دون شأن بود. از آن دون شأن‌تر (اگر ادیبان ایراد نگیرند) نوشتن

۲۸. مرتضی مطهری؛ داستان راستان؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۱.

۲۹. همان، ص ۲۲.

۳۰. همان، ص ۲۴.

۳۱. آرتور شوپنهاور؛ کتاب و نویسندگی؛ ص ۱۳۸.

هر کس به گوینده‌ای گوش فرادهد، او را پرستیده است. پس اگر گوینده از خداوند می‌گفت، خدا را پرستیده است و اگر از شیطان می‌گفت، شیطان را پرستیده است.^{۳۲}

کتاب‌نامه

۱. اسلامی، سید حسن؛ نوشتن در جزایر پراکنده: جستارهایی در اخلاق پژوهش؛ قم: انجمن قلم و نور مطاف، ۱۳۹۱.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم؛ کفایه الاصول؛ تحقیق مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۹ق.
۳. بیهقی، ابو الفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی؛ تصحیح علی اکبر فیاض؛ تهران: علم، ۱۳۷۴.
۴. بریرخ، مهری؛ آموزش سواد اطلاعاتی: مفاهیم، روشها و برنامه‌ها؛ تهران: کتابدار، ۱۳۹۰.
۵. خرمشاهی، بهاء الدین؛ بازخوانی بهتر از بسیار خوانی، در سیر بی سلوک: مباحثی در زمینه دین، فلسفه، زبان، نقد و نشر؛ بهاء الدین خرمشاهی، تهران: ناهید، ۱۳۷۶.
۶. سعدی؛ بوستان؛ تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲.
۷. سعدی؛ گلستان؛ تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴.
۸. شوپنهاور، آرتور؛ کتاب و نویسندگی، ترجمه کامران فانی، در کتاب الفبا؛ به همت غلامحسین سعدی؛ ج ۲، [گاهنامه، تهران: دهه ۱۳۵۰؟].
۹. طریحی، فخر الدین؛ مجمع البحرین؛ بیروت: دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۸۹.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۱. مطهری، مرتضی؛ داستان راستان؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۷.
۱۲. ناجی، سعید؛ نقد کتاب فلسفه علم و متدولوژی؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال نهم، شماره ۳۴، بهار ۱۳۸۲.
۱۳. نیچه، فردریش؛ انسانی، بسیار انسانی: کتابی برای جانهای آزاده؛ ترجمه سعید فیروز آبادی؛ تهران: جامی، ۱۳۸۴.
۱۴. ولای، عیسی؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
15. Sharma, Robin Who will cry when you die?: Life lessons from the monk who sold his Ferrari, Delhi, Jaico Publishing House, 2012.
16. Trilling, Bernie and Charles Fadel, 21st Century Skills: Learning for Life in Our Times, John Wiley & Sons, Inc. San Francisco, 2009.

۳۲. «مَنْ أَسْعَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۴۳۵.

اندیشه نوشتن این مقاله را وامدار بصرم محسن هستم. صبح جمعه‌ای به کوه پیمایی رفته بودیم، از من پرسید که آیا از نظر اخلاقی به این نکته که چه کتاب‌هایی نخوانیم و چرا نخوانیم فکر کرده‌ام؟ پاسخ مثبت دادم. پس از آن که برخی از نکاتی را که در این مقاله آمده است، برای او گفتم، تصمیم گرفتیم با نشر آن فوت وضعفش را محک بزنم. این مقاله تقدیم به او و همسالانش باد که هم دغدغه دین دارند و هم اخلاق و عقلانیت.